

# رسالة حفظ حدیث

انرا سند الفضلاء کاملین زبده الاصفیاء الواصلین  
حضرت معلی منقبت خواجہ **عبد اللہ جان**  
عرف شاہ آغا صاحب مجددی مد ظہم العالی  
سجادہ نشین درگاہ ٹنڈہ سائیندہ پوسٹ ٹنڈہ محمدان  
سندھ

در مطبع عباسی پریس کراچی طبع گردید

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
حَامِدًا وَمُصَلِّيًا وَمَسْلَمًا

در ماہ ربیع الآخر ۱۳۶۳ھ منزل فقیر در گڑھی لہین انصافات شکار پور سندھ  
اتفاق افتاد۔ بعضے اہالی شہر برائے ملاقات آمدند۔ از انجملہ یکے ماسٹر صاحب  
سفید ریش ہم تشریف آورد۔ بعد از گفتگویی رسمی روئے بفقیر کردہ گفت  
کہ بعضے مردمان سے گویند برکت بہائے حدیث چہ اعتبار سہت۔ محدثین بعد  
از مرور صد سال کتابہائے حدیث تصنیف کردہ اند۔ سخن امروز تا فردا  
کسے ریادنے ماند۔ پس چہ طور باور کردہ شود کہ این احادیث برابر کلام آنحضرت  
علیہ الصلوٰۃ والسلام بے زیادتی و کمی فرمودہ آن سرور کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ  
والتسلیمات۔ گفتیم بلے واقعی سخن ما و شما ہمیں قدر و قیمت دارد۔ کہ شما بیان فرمودہ  
اید۔ یعنی از یک گوش شنیدہ از دیگر گوش کشیدہ شود۔ و بعد از برافاستن مجلس  
بیاد کسے مانند امّا کلام ہدایت التیام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام را  
بر کلام خود قیاس کردن غلط سہت۔ و گفتار او شان را چون سخنہائی بیہودہ  
میان دانستن یا خرافات بے فائدہ ابنائی جنس را مانند آن شمردن خطا۔  
کسے را چہ ضرور سہت کہ کلام ما و شما یاد بگیری۔ و حفظ نماید۔ و بدیگران برساند  
یا صبح و شام در زبان و حرز جان خود بگرداند۔ در آن مجلس مولوی غلام حسین  
دیھاتی و مولوی گل محمد صاحب ترائی والہ ہم نشستہ بودند۔ مولوی گل محمد صاحب  
فرمودند کہ نے نے حضرت۔ این ماسٹر صاحب خود مردم نیک صاف و  
صحیح الاعتقاد سہت۔ قول دیگران نقل سے کند۔ و تحقیق مشد سے خواہد۔ گفتیم  
آرے من شنیدہ ہستم کہ در پنجاب یک طاغفہ زائغہ پیدا شدہ سہت

خود را اهل قرآن نامیده اند. و بر احادیث مرویه اعتماد نمی کنند. خوب است  
 که درین مسأله بحث بشود. و پرده شک و اشتباه از صورت حال برداشته شود  
 تا باران در دام تزویر گمراهان گرفتار نشوند و بر جاده حق و صواب اسخ القدم  
 باشند. من هم از روستای تحقیق و اظهار حقیقت می گویم تا از جذبه جدال و فصاحت  
 که متکلم هر چند صاحب عزت و اُبهت و جلال و عظیم الشان باشد و آن سخن هم  
 اہم و بہم و ضروری و بلا بدی باشد. بالضرور آن کلام ورد لہائی سامعین نقش  
 میشود. و در نفوس اصحاب ضرورت و احتیاج ممکن می گردد. پس مطابق آن  
 عمل می کند. و آن کار و گفتار را از یاد نمی برد. صحابہ کرام و مومنان آن زمان  
 موت و حیات و ہلاک و نجات خود را موقوف بر افعال و اقوال ایشان میدانستند  
 و فوز و فلاح دارین وابستہ بہت بعت ایشان. پس چہ طور آنرا فراموش سازند  
 یا تغیر و تحریف در آن بکنند. خیال بکنید اگر یک مجرم را دست بستی بحضور  
 یک امیر می از امرائے زمان کہ موت و حیات او بدست آن باشد. حاضر بکنند  
 و آن امیر او را بگوید کہ فلان روز فلان تاریخ در فلان جلسے پیش من حاضر شو  
 و فلان فلان کس را برائے شہادت یا شفاعت پیش من بیار و چنین و چنان کن  
 ممکن نیست کہ یک لفظ و یک سخن او از یاد مجرم برود. یاد آن تغیر و تبدل  
 بکنند این حال امیر است از امرائے دنیا. اما امیرے کہ فلاح دین و دنیا  
 بگفتار او وابستہ باشد قدر و قیمت گفتار او چہ گفته شود. و اندازہ عزت و عظمت  
 او چوں کردہ شود. جلالت شان آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام

اظهر من الشمس و مستغنی از بیان است. اما اہمیت کلام او پس از کلام  
 ملك الحلام و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى و اوضح و  
 ہرید است. و ارشاد سعادت بنیاد ما انکم الرسول فخذوا و ما انفکم

عنه فانتهوا برآن گواه سه

گفته او گفته اند بود گرچه از حلقوم عبد الله بود

و این هم فطرتی امر است که مقوله حکیمان و کلمه بلیغه و کلام فصیح و شعر لطیف از خود در قلوب سامعین جائز می شود در اذنان مستمعین متمکن می گردد و هزاران هزار سال برالسنه عوام دائری باشد. پس کلام شیرین و کلمات فصیحه آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام چو در قلوب متمکن و جائز گزین نشود و چو از صفحه خاطر محو و منسی شود که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام الفصح العربی و العجم بودند مع هذا آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام کلام ضروری و کلمه اہم را در سہ بار تکرار می کردند تا در قلوب سامعین خوب طور متمکن شود و در آذان و اذنان او شان جائز می گرد و مجال شک و اشتباه در آن باقی نماند. چنانچه در شمائل ترمذی در باب صفت کلام آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام حدیث مذکور روایت کرده است و در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ام المؤمنین عائشه روایت شده است فرمود که آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام مثل شهاب شب تابان و پیر و پیر سخن نمی گفتند بلکه چنان بوضاحت و صراحت تکلم می فرمودند که اگر کسی لفظ آنرا شمر دین بخواند تو اند شمر د و نیز برکت دعائی آنحضرت بود علیه الصلوٰة والسلام که صحابه را تسلیان احادیث نمی شد. از ابو هریره منقول است که من نزد آن حضرت علیه الصلوٰة والسلام شکایت نسیان کردم آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام فرمودند چو در خود را بگستران پس بهر دو دست خود گویا از چیزے پر کرده سہ بار در دامن من انداختند پس من آنرا ختم کرده بسینه خود چسپانیدم. بعد از آن چیزے فراموش نکردم. باز گفتیم ما سطر صاحب کلان ترین اسباب در حفظ و یادداشت احادیث نقل و تکرار و امتناع و تبلیغ است آن سخن و آن کلام

فراموش می شود که کسی بآن سروکار نداشته باشد و بار بار نقل و تکرار آن نشود - اما سخنی که وقتاً فوقتاً نقل و تکرار آن شده باشد و هر وقت ضرورت و حاجت آن پیش آید چهره از یاد کسی برود - و یا آنرا فراموش گرداند -

و معلوم است که بحکم **فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبِ** نشر و اشاعت آن خبر بر صحابه کرام فرض بود - و فرمان **وَلَوْ آيَةٌ بِرَسُولِئِكَ** بر سر او نشان حاکم پس هر چه از زبان درفشان می شنیدند فوراً بیار آن و دوستان خود نقل می کردند - پس در خانه های خود بیان می کردند - پس با قوام و قبائل و طوایف خود رفته میرسانیدند تا رفته رفته در عالم آن خبر منتشر و در عام و خاص متواتر میگرددید - در آن زمانه برای نشر و اشاعت نه اخبار بود و نه اشتها و نه مطبع نه ریڈیو و نه تار - بغير از حفظ احادیث و آثار و نقل زبانی و ارسال مبلغین و محدثین به دیار و امصار و رفتن راویان اخبار با طرف و اکناف عالم دیگر ذرائع نشر و اشاعت و تبلیغ احکام دین موجود نبود - پس صحابه کرام و تابعان و اتباع ایشان در ادائے این فرض منصبی سرسومے تهاون و تکاسلی روانداشتند و نشر و اشاعت احادیث و آیات در اطراف و اکناف عالم بزبان می کردند تا که زمانه تالیف و کتابت شروع شد و بعد از آن مطبوع و طباعت پیدا شد پس مردمان از نقل زبانی فارغ البال شدند و بر کتابت آثار و اخبار رقاعت کردند پس نه آن حفظ و حافظه باقی ماند و نه ضرورت نقل زبانی و یادداشت علوم از صد در رجال بد فائز و اسفار منتقل شدند - و دل دماغ معطل گردید و الی یومنا هذا تنزل و ادبار روز بر روز زیاده میشود تا بعد ازین چه خواهد شد

در زمانه آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بند و لبت حفظ احادیث

و احکام چنین بود که یک جماعت از اصحاب آنانکه از کار بار دینوی آزاد و از تغلقات زمانه  
 فارغ البال بودند مثلاً اصحاب صفه و از آن جمله حضرت ابوهریره بود، خاص برائے  
 همین کار مقرر بود، که شب زود در خدمت بابرکت آنحضرت علیه الصلوٰۃ و السلام  
 حاضر می بودند و استماع اقوال و ترمق افعال حضرت ایشان میکردند و بدیگر  
 مسلمانان میرسانیدند و جماعت دیگر کسانیکه با امور زمانه تعلق داشتند و هیچ شغری  
 و زراعت نمائی خود میکردند و فرصت ملازمت مدامی نداشتند یکروز یکبار  
 خود میرفتند و در آن روز بدل و عوض از جانب خود دیگری را بخدمت و لایا  
 میگذاشتند تا هر چه در آنروز از احکام اسلام به بیند یا از زبان گوهر نشان بشنود  
 بصاحب خود برساند و روز دیگر آنکس یکبار و بار خود میرفت و صاحب خود را  
 برائے این کار وقف میکرد. مثلاً حضرت عمر رضی در آغاز هجرت قیام در قبا  
 و عوالی مدینه داشت در آن روز که بدولت ملازمت نمیرسید و بار یابی  
 حضور مانع می شد آن روز برادر اسلامی خود عثمان بن مالک را از جانب  
 خود مقرر میکرد تا در خدمت اقدس حاضر شده هر چه استماع نماید شبانگاه  
 آمده بعمر برساند. بعد از آن حضرت امیر عمر رضی در زمانه خلافت خود چون  
 ضرورت تبلیغ بیدار و امصار بعیده دیدند جماعت قرام و محدثین را ملیا کرده  
 بشام و کوفه و بصره برائے تعلیم احکام اسلام و درس حدیث روانه میکرد  
 شاه ولی الله در انزاله الخفای آورد که فاروق عظیم عبد الله بن مسعود را  
 با جمع کبوفه فرستاد و معقل بن یسار و عبد الله بن مغفل و عمران بن حصین  
 را به بصره و عباده بن صامت و ابو درداء را به الشام و بمجاویه بن ابی سفیان  
 که امیر شام بود قدامن بلیغ نوشت که از حدیث ایشان تجاوز نکند انتہی -  
 نقل است که یک مرتبه جماعت صحابه را بطرف عراق روانه میکرد خود

بشایعت اوشان بیرون مدینه رفت و گفت شما میدانید که من برائے چه در پس  
 شامی آمیم گفتند بے عزت و توقیر مایان گفت آرسے لیکن باوجود آن شمار اہدیت  
 می کنیم کہ خبر دار مردمان را از قرآءة قرآن باز ندارید و تکثیر در روایت احادیث نکنید  
 چرا کہ در تکثیر امکان تحریف و تغیر هست و ضبط الفاظ و عبارات برابر نخواہد شد۔

بعد از آن گفتیم ما ستر صاحب بر قوت حافظ تعلق بقطرت و طبایع انسانی  
 وصحت و قوای جسمانی دارد و آب ہوائی ملکی و غذائی انسانی بر آن اثر می اندازد۔  
 شما کتبہائے طب ببینید و از حکیمان بپرسید کہ حافظ از چه چیز خراب می شود  
 و مرض نسیان از چه پیدای شود ہمہ حکیمان و طبیبان برین متفق اند کہ از مادہ بلغم  
 و استیلائی رطوبات بر مؤخر دماغ نسیان غلبہ میکند و علاج آن بہ تقیل اکل و  
 و شرب و تکثیر ریاضت و استعمال ادویہ و معاجین حارہ و یالبہ کردہ  
 میشود پس ببیند کہ اکل و شرب صحابہ چه بود و غذائے اوشان کہ دائمیاً  
 و مجاہدات اوشان چه طور و زندگی اوشان بآب شور بود و غذا و طعام  
 اوشان خرمای روزمائی میگذشتند و شبہا بسرے بر دند آتش درخاۃ اوشان  
 افروختہ نمی شد اگر گاہے گاہے نان جوین یا پارۃ گوشتے پدست اوشان  
 میرسید آنروز روز عیدشان می بود پس مرض نسیان در طبایع اوشان از کجا  
 پیدا شود۔ ابا مہر دم سندھ کہ ہر روز ماہی و برنج می خوردیم و ہر شب شکم سیر  
 شیر خوردہ می خسیم حال حافظ و فکر و ذہن ماچہ خواهد بود۔ در ایام خواندن کافہ  
 طالبان حکایت میکردند کہ صاحب کافہ اول کتابے دیگر در نحو ساخته بود ہن  
 طور معلق بود کہ شاگردان را ہیچ بہ فہم نمی آمد با ہم مشورہ کردند و مؤلف آنرا چند  
 روز ماہی خورانیدند و آن کتاب را گم کردند بعد از آن مؤلف این کتاب  
 کافہ را تالیف نمود آن دقت و اطلاق در آن باقی ماند و تساہل خواندن

۸  
و فہمیدن شد۔

پس حال حفظ و فہم و فراست خود را بر حال عرب قیاس کردن صریحاً بے لطفانی  
در اسرے قیاسی۔ اہل عرب عموماً در حفظ انبیا و حفظ تاریخ و حفظ اشعار و  
قصائد و حفظ اخبار حروب و ملاحم در دنیا مشہور و معروف بودند و اہل حجاز  
خصوصاً در این مزایا و خصائص از ہمہ اقوام ممتاز و با صحابہ کرام از اخص الخوص  
آما آب ہوائے عربستان ہمہ کس را معلوم است کہ ہوائے آن ملک چہ قدر  
گرم است و زمین آن سنگلاخ۔ زاد و بوم عرب در دامن کوہہا و نشوونامی  
اوشان برقلہ جبال را سخات میشود و قانون فطرت است ہر چہ پیدایش  
کوہہا است خواہ از نباتات باشد یا از جنس حیوانات نسبت بہ پید او اراضی  
خوہ و سہلہ در قوت و صلابت و تاثیر و طاقت اضعاف مضاعف زیادہ می  
باشد پس یہ این وجہ فطرۃ حافظہ اہل باد یہ قوی و جواس آہناتیز و اذان اوشان  
ذکی میشود۔ بلاد و غبارت و کسل و برودت نزدیک مزاج اوشان نمیگردد  
و ہر گاہ خدائے تبارک و تعالیٰ ارادہ کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
خانم النبیتین باشد و دین و ملت او تا قیام قیامت باقی ماند پس بعثت  
آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ہم در ملک حجاز گرد تا آب و ہوائے آن ملک  
و قوائی دماغی آن مردم قابل حفظ دین و ملت باشند و خلقت جلی و طبائع ذاتی  
اوشان بہر وجہ لائق تحمل این امر عظیم الشان باشد۔ گفتم یہ بینید۔ قصائد شاعرے  
جاہلیت کہ از آن حبلہ "سبعلاً معلقلاً" زیادہ تر مشہور و معروف است

۹  
این حکایت صحیح باشد با غلطی مگر شک نیست کہ آب و ہوائے سندھ و غذائے این  
ملک مقوی حافظہ نیست و نہ موافق حدت حواس ظاہری و باطنی ۱۲

سالم از تغییر و تبدیل قرن تا بعد قرن بمایان رسیده است محال است که یک حرف یا یک ذریه و زبر - زیر و بالا بشود - با وجودیکه رسم و رواج کتابت در آن زمان نبود هم از زبان بر زبان نقل و روایت می شد مثل قول امرئ القیس بگمیری که در یک قصیده گفته -

ولو انما اسعنى لادنى معيشة كفاى ولم اطلب قليل من المال  
 علمت نغور شد تنازع افعال با هم مختلف شدند و قواعد و اصول خود را بدل کردند مگر نتوانستند که ضمیه قلیل را بفتح بدل کنند یا در آن تخریف و تغییر کنند و بیانش در حاشیه ببینید

حرفی مانند که در علم بود  
 در بخت تنازع فعلین مذکور است  
 که هر گاه دو فعل اول مذکور شوند و بعد از آنها  
 یک اسم بیاید فعل اول تقاضا کند که این اسم فاعل من باشد  
 اگر دو فعل ثانی را در داده شود و اسم را بمفعولیت منصوب خوانند و عملی  
 عملت بضم یاء که عمل فاعل ثانی را داده است و اگر فعل ثانی را در داده شود و عملی  
 امرئ القیس را در فاعلیت مرفوع خوانند و عمل فاعل اول را در داده شود و عملی  
 با عمل در جواب  
 خاص کردن که این استلال چون شده پس دیگر جوابات و ادیات آخر را کرده خود را به نصب میخوانند  
 یا در این فاعل از شام نقل کرده اند نه بنصب آن حال آنکه  
 بنصب خواندن اسم بیت شکسته می شود و نه امری  
 القیس فقیما ضمیر آن فوت بود فقط بتو امری  
 سوس در الیه منقول شده بود  
 لوله عی و نه

ہر گاہ در کلام امری لقیس کہ یک شاعرے از شعرائے جاہلیت بود امکان تغیر و  
تبدیل نباشد۔ پس در کلام آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چہ طور گنجائش رد  
مل باشد۔ حال آنکہ وعید شدید من یقل علی ما لم اقل فلیتنبوۃ  
مقعدہ من النار۔ برائے آن وارد شدہ است و تبدیل و تغیر در کلمات  
حدیث نزد اکثر علماء ناروا و ناجائز و در فحوی حدیث مذکور داخل است ازین  
جاء است کہ امام اعظم حضرت ابوحنیفہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ روایت  
الفاظ حدیث بسیار کم کردہ است چرا کہ نزد ایشان در روایت حدیث  
شرائط و تشدد بسیار بود۔ تغیر حروف و تبدیل الفاظ جائز نماند  
اکثر روایت بالمعنی یعنی مسائل فقہ و احکام شریعت بالفاظ خود بیان میکردند  
و همچنین کبار صحابہ و خلفائے راشدین را عمل بر روایت بالمعنی و اجرائے  
احکام بود نقل احادیث باللفظ از کبار صحابہ و مجتہدین اوشان بسیار  
کم منقول شدہ بلکہ حضرت عمرؓ از تکثیر روایت سخت منع میکرد و مردمان  
را میزد تا از کثرت روایت اختلاط پیدا نشود و تغیر و تبدل در آن راہ  
نگیرد و وجہ آن خود بیان میکرد و میگفت۔ لولا انی اکر الان انما پیدا  
فی الحدیث او انقص لحدیثکم بہ۔ اگر من بخی تر سیدم از نیکہ در  
حدیث از من کمی و بیشی بشود ہر آئینہ من ہم حدیث بیان میکردم۔

از ابوہریرہؓ پرسیدند کہ تو در زمانہ حضرت عمرؓ ہم ہمین طور احادیث  
روایت سے کردی۔ گفت لے اگر در زمانہ عمرؓ این چنین کثرت روایت  
میکردم کہ امروز لبشما سے کنم ہر آئینہ عمرؓ بدرہ خود مرا میزدی۔

راویان احادیث و حاملان بار امانت و تبلیغ بحدے شوق و شغف  
بالفاظ حدیث داشتند کہ اگر کل زجر و توبیخ در بارہ خود اتفاقاً از زبان

دُرفشان حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام حین تحدیث سے شنیدند انرا ہم بلا کم و کاست نقل سے کر دند۔ ابو ذرؓ ہر گاہ کہ حدیث وَاِنْ نَرٰنِیْ وَاِنْ نَرٰنِیْ روایت سے کر د کلمہ روح پر وُ عَلٰی رَغْمِ اَنْفِ ابِی ذَرٍّ ہم ضرور روایت میگرد۔ بالفرض و التقدير اگر در لفظی شک یا اشتباہ واقع سے شد آنرا صاف طور ظاہر سے کر دند۔ مثلاً دعائے استخارہ در صحاح ستہ مروی است۔ جانیکہ اِنْ هٰذَا اِلَّا مَرْحَمٌ لِّیْ فِیْ دُنْیَا وِ دُنْیَا وِ عَاقِبَتِهَا اَوْ عَاجِلٌ وَاَجَلٌ روایت کرده اند راوی را شات بود کہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام عاقبت امری فرمودہ یا عاجلہ وَاَجَلٌ آخِیْرًا صاف طور ظاہر کرده سے گوید کہ درین لفظ شک دارم آیا آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چنین فرمودہ یا چنان حال آنکہ در معنی فرقی ندارد و در دعائے استخارہ ایقیناً قدغن نبود کہ در احکام و مسائل۔

لہذا لئلا لذت ہمیشہ استشباہاً بالفاظ حدیث و کیفیت روایت کرده اند و سے کنند۔

پس گفتم ماستر صاحب در ہر زمانہ کاسے کہ غریب و نادر الوقوع باشد موجب انکار و تعجب اہل زمان می شود اگر صد سال پیش ازین کسے احوال تار و ریڈیو یا ریل گاڑی و طیارات جوئی میگرد کے باور و اعتبار نمیگرد و درین زمانہ کہ اہل فضل و کمال و ارباب علوم فنون از دنیا گذشتہ رفتہ اند کاروائے دست بستہ و حیرت انگیز اوشان باعث تعجب و انکار اہل زمان می شود نہ فقط در زمرہ حفاظ و محدثین بلکہ در ہر طبقہ از علما و صوفیہ و شعرا و فلاسفہ و اطباء و مجتہدین چوں کسے

نظر میکند و عجائب کارهای مافوق العاده او شان می شود دیده خیره و  
 عقل حیران می شود آیا بعقل و عادت می آید که چون امام ابوحنیفه  
 چهل سال بوضوی عثمان ز فجر کس بخواند و تمام شب بر پائے  
 ایستاده باشد یا چون امام حنبل شش لکھ حدیث یادداشت باشد  
 یا چون امام مالک هر چه بشنود باز تمام عمر فراموش نکند یا در یک روز  
 صحیح بخاری از اول تا آخر کس بخواند در آن وقت نقلی بخاطر آمد  
 و تمثیلاً گفتیم که مرحوم عطاء محمد خان حکایت می کرد که چون انگریزان بر  
 ملک سندھ تسلط یافتند و میر نصیر خان و حسن علی خان را قید کرده  
 به کلکتہ بردند بعد من آخوند محمد عاقل برائے رائی او شان بطریق سفارت  
 بولایت رفت چون از آن ملک باز آمد مردمان شهر و معززین بملاقات  
 او آمدند آخوند صاحب من جمله عجائبات سفر حکایت حدوت ریل  
 گاڑی و تیز رفتاری و عجائب سواری آن بیان نمود چون مجلس برخاست  
 شد مردمان بر سخن او اعتبار نکردند و گفتند هر کس بولایت میرود در آنجا  
 شراب و مردار خورده خراب شده می آید و در عقل و افتقاد و ضرور  
 فساد پیدا می شود لاشک آخوند صاحب ہم بصبیته گرفتار شده است  
 آخوند صاحب مردم عاقل و دانا بود دانست اگر بر سخن خود اصرار میکنم  
 ازین الزام و اتهام خلاص نمی شوم روز دیگر که مردمان جمع آمدند گفت  
 من دیروز این سخن بطریق مزاح و خوش طبعی با شما گفته بودم بطریق حقیقت  
 و واقعی پس برائے برآة خود ازین الزام ناچار تکذیب نمود نمود پس یاران  
 همه خوشنود شدند و گفتند بے آخوند صاحب ما خود میدانستیم که شما  
 بطریق خوش طبعی فرموده با شنید و ما هم دیوانه نیستیم آخر اینطور چگونه خواهد شد

کہ بغیر اسپان و گاوان بزور آتش و دخان قطار ریل روان و خانہ ہائے  
 مردم پلے پلے دو ان گروہ و در یک ساعت از ولایت بولایتی برسد۔  
 نقل است کہ چون امام بخاری بغداد آمد بعضے ہم عصران و فضل  
 و کمال او شب کردند پس برائے امتحان او وہ کس را از علمد منتخب کردند  
 تا ہر یک ذہ ذہ حدیث مقلوب المتن والاسانید جہتہ بر غلانیہ  
 او بیان کند چون وہ کس بمقابلہ اول شمتند آن یک وہ حدیث را  
 بہ تغیر سند یا تحریف متن روایت کرد ہنگذا وہ کس دیگر از اول تا  
 آخر صد حدیث خواندند پس آن امام عالی مقام روئے بحدث اول کردہ  
 گفت۔ امّا آن حدیث کہ اول تو بیان کردی در آن این غلطی و این  
 غلطی است و صحیح چنین است و چنان و امّا آن حدیث دویم کہ گفتی  
 پس در آن این غلطی کردی و صحیح و صواب اینطوری است۔ حتی کہ ہرہ حدیث  
 را صحیح کردہ بیان نمود پس بحدث ثانی مخاطب شد۔ و ہمچنین غلطی ماور  
 یک بیک بیان کردہ تصحیح آن نمود تا کہ ہر حدیث را با متن و اسناد  
 درست کردہ نوبت بنوبت جواب بگفت تا ہمہ بحفظ و اتقان اوقائل  
 و بجلالت شان او محترف شدند در کتابی دیدہ ام کہ در زمانہ یکے از  
 خلفائے عباسیہ غلامی بود کہ بیکبار شنیدن تمام قصیدہ یاد میکرد و جاریہ  
 بود کہ بد و بار شنیدن باز بر زبان سے خواند۔ در آن عصر شاعرے بود  
 کہ در مدح خلیفہ قصیدہ بلغیہ نظم کردہ می آورد و ہمیشہ در حضور بادشاہ  
 گذرانیدہ الخام و اکرام وافر سے یافت حاسدان حسد بردند و حیلہ  
 پرداختند آن غلام را در مجلس حاضر کردند و جاریہ را در پردہ مخفی داشتند  
 چون شاعر قصیدہ خود را گذرانید آمان گفتند کہ تو ہمیشہ دروغ سے گوئی

و شعر دیگران بنام خود بسته می کنی - گفت حاشا و کلا گفتند این قصید  
از دیگران است - و اینک این غلام را از اول تا آخر یاد است آن غلام  
تمام قصید را بر خواند شاعر حیران شد و گفت این حالا از من شنیده  
یاد کرده خوانده است - گفتند نے دیگران را هم یاد است - آن جاریه که کیا  
از زبان شاعر شنیده بود دوم بار از زبان غلام شنید او را هم یاد  
شد چون آنرا بجلس آوردند و تمام قصیده از زبان او شنیدند شاعر  
بے چاره ملزم شد و لا جواب گردید و محنت او را گمان رفت -

در آخر این بحث استتبهادی دیگر بخاطر آمدیم که درین باب دلیل  
قاطع و برهانی است ساطع گفتم دعوت نامه ماے آنحضرت علیه الصلوٰة  
و السلام که بلوک و سلاطین زمانه خود نوشته فرستاده بودند آنرا  
محمد ثنین و مؤرخین در کتاب ماے خود ذکر کرده اند از آن جمله یک مرتبه  
که ببادشاه مصر فرستاده بودند - حالا بعد از سیصد سال اصل آن  
خط بعین پیدا شده است و آنکریزان عکس آن در آئینه گرفته شایع  
کرده هستند -

چنانچه نزد این فقیر تمثال آن مکتوب شریف موجود است و شما هم  
دیده باشید ، خیال باید کرد که محدثین نه اصل آن مکتوب شریف  
دیده بودند و نه نقل آن نوشته فقط بروایت زبانی از راویان  
اخبار بطریق سماع بایشان رسیده بود حالا ببینید که روایت  
زبانی محدثین با اصل مکتوب شریف چه طور لفظ بلفظ و حرف بحرف  
صحیح و برابر آمده است شما مقابله کرده ببینید که یک لفظ را تغیر و تبدل  
نشده است و این زنده شهادت و ثبوت برائے صحت روایت محدثین

شافی و کافی سہت زیادہ اذین دیگر چہ سے خواہید۔  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ کہ اذین بحت علمی اثر سے خوب پیدا شد۔ و مجلس  
 بخیر و خوبی ختم گردید۔

## ضمیمہ

بعد از آمدن بوطن و دیدن کتاب بعضی حکایات محدثین و قوت  
 حافظہ آنها ما فوق العادہ بنظر آمدند انما ما للفائدہ برنے در انجیل  
 نقل کردہ سے شوند۔ اگر کے زیادہ شوق دارد در کتاب تذکرۃ الحفاظ  
 للحافظ الامام الذہبی مطبوعہ مصر و دیگر کتب تاریخ مطالعہ نماید  
 شاہ عبدالعزیز دہلوی در بستان المحدثین می آرد کہ یکے از معاصرین  
 بخاری شیخ حامد بن اسمعیل بودے گوید کہ بخاری ہمراہ من در طلب بیث  
 پیش شیوخ وقت آمد و رفت سے کرد و ہرگز دو ات و قلم نئے برداشت  
 و چیزے نئے نوشت ما اور اگنیم اذین آمد و رفت چہ فائدہ چون نمی نویسی  
 کہ شنیدہ از یارے رود۔ گفت شما بسیار تنگ کردید حالاً بیا رید  
 آنچه شما نوشتہ اید و محفوظ مرا مقابلہ کنید۔ در این مدت تا پانزودہ ہزار حدیث  
 نوشتہ بودیم۔ این ہمہ را یاد خواندن گرفت و آن قدر بصحت سے خواند  
 کہ نوشتہ ما سے خود را از خواندہ او تصحیح میگردم۔

و حضرت امام مالک صاحب موطا حفظ بمرتبہ داشت کہ می فرمود  
 چنین نشدہ است کہ چیزے را در حافظہ خود جائے و ادہ ہاشم و باز آنرا فراموش

کرده باشم -

و ابو الحسن دارقطنی قوت حافظ بمرتبہ داشت که دو این جماعت شعر ابیاد او بود او آغاز جوانی در مجلس اسمعیل صفارے نشرت روزے از املائے صفار مذکور چیزے نے نوشت و صفار املائے کرد. صفار باو گفت که سماع تو صحیح نیست زیرا که تو در توشن مشغولی رفہم حدیث خوب نے کنی. دارقطنی گفت حضرت را یاد ہست کہ چند احادیث املافرمودید. صفار گفت نہ دارقطنی گفت تا حال ہر ذہ حدیث فرمودہ اید حدیث اول از فلان شیخ و او از فلان تا آخر و متنہ کذا و حدیث ثانی از فلان شیخ و متنہ کذا و علی هذا القیام تمام آن احادیث را مع الطریق والا سائید از یاد برخوردارند. تمام اہل مجلس را از قوت حافظ او تعجب روی داد (لبستان)

و قوت حافظ ابو موسے محمد بن ابی بکر مدائنی باین مرتبہ بود کہ یک بار از یاد خود کتاب علوم الحدیث للحاکم در مقام مقابلہ نسخہ خواندہ رفت. (لبستان) حضرت قتادہ تابعی جلیل القدر محدث و مفسر بود در علم حدیث شاگرد سعید بن المسیب بود در زمانہ تحصیل علم خود بیان سے کند کہ من از کسی محدث دوبارہ شنوائیدن حدیث را استادان نکردم. ہر سخن کہ یکبار بگویش من افتاد در خزانہ حافظہ این طور محفوظ شد کہ باز از یاد نہ رفت.

محمد ابو معاویہ کوفی شاگرد اعمش از چشم نابینا بود سے گوید کہ ہم سبقان من صاحب البصر چون از مدرسہ استاد خود امام اعمش بیرون می آمدند ہمراہ من بمکان می آمدند پس من از یاد خود آن احادیث او شان را سے نویسانیدم کہ از استاد خود شنیدہ بودیم.

محمد بن منہال محدث بصری استاد امام بخاری و مسلم بود روایت

ہمیشہ از یاد خود سے کرد و کتاب نزد خود نئے داشت کہ ان سے پُر سید  
کہ کلام کتابے نزد شما ہست۔ گفت آری سینہ من کتاب من بہت  
در قوت حافظہ ممتاز بود۔

حماد بن زہید بصری شیخ حافظ ابن المدینی و تلمیذ محدث  
ابن دینار بود چہار ہزار حدیث مرویہ خود از برداشت و باین مرتبہ  
مسانت و اتقان داشت کہ مدت العمر در بیچ روایت گاہے خطا و غلطی  
نہ کرد عمرش بہ ہشتاد و دو یک سال رسیدہ بود۔

امام ابو سعید را صحیح مسلم تمام از اول تا آخر یاد بود۔  
حافظ ابو الحسن اصفہانی را صحیح بخاری و صحیح مسلم ہر دو کتاب یاد بود۔  
امام تقی الدین بعلبکی را کتاب الجمع بین الصحیحین و صحیح مسلم و اکثر  
مسند امام احمد بر زبان بود۔ امام مذکور در یک مجلس ہفتاد حدیث حفظ میکرد۔

**حکایت** امام ابو عیسیٰ ترمذی مصنف جامع ترمذی نقل  
سے فرماید کہ من دو جزوہ احادیث روایت شدہ از یک شخصے نقل کردہ  
بودم از حسن اتفاق آن شیخ خود بمن ملاقی شد و اجازت آن احادیث  
از او خواستم شیخ قبول کرد و مرا شنیدن آن شروع کرد حالانکہ دو جزوہ  
کہ در دست من بود بغلطی سادہ اوراق برداشتہ بودم و بنشتہ را  
در جزوہ دوان خود گذاشتہ آمدہ بودم ناچار آن دو جزوہ سادہ را در دست  
گرفتہ احادیث مرویہ سے شنیدم۔ در آن زمان قاعدہ درس بود کہ استاد  
روایت حدیث از یاد سے شنو انید و شاگرد آزاد را جزا دیدہ نصیح سے  
کرد و مقابلہ سے کرد۔ و اجازت سے گرفت۔ ناگاہ نظر شیخ بر آن  
اجزاء سادہ افتاد شیخ بر آشفت و گفت ترا شرم نئے آید کہ با من

مکرے کنی۔ من حقیقت ماجرا عرضہ اشتم وگفتم ہرچہ جناب میفرمایند  
 مرا لفظ بلفظ مثل مکتوب بیادے ماند شیخ را اعتبار نیاید وگفت  
 خوب است مرا بشنوان۔ من ہرچہ شنیدہ بودم لفظ بلفظ نقل کردم  
 تاہم شیخ را تسلی نشد۔ وگفت شاید این احادیث ازین پیشتر تو زیاد  
 کردہ آمدہ فی۔ من عرض کردم کہ خوب است جناب دیگر احادیث  
 جدیدہ بفرمایید و حفظ مرا بیازمائید چنانچہ آن جناب چہل حدیث  
 دیگر روایت کرد و من آن ہمہ را فوراً نقل کردم و دریک لفظ ہم غلطی نکردم

## حکایت

داؤد بن سعد مے گویند کہ یک بار مردمان درحفظ ابوہاشم رازی و  
 ابوذر عہ سخن مے کردند و مے گفتند کہ این دو کس در قوت حافظہ  
 در این زمان بے مثل و بے نظیر ہستند من گفتم کہ بخدا از حافظہ قرطبہ کسے  
 زیادہ نیست یک دفعہ من در خدمت او حاضر شدم بکتا بہائے خود اشارہ  
 کردہ گفتم ازین کتاب مائے ہر کدام را خواہی برداشتہ بگوئی تا من ترا زیادہ  
 بشنوانم۔ من برائے امتحان یک کتاب برداشتہ بکتادم و گفتم کتاب  
 الا شربہ بس ہیں قدر کہ من تحریک کرم چشمہ حافظہ او بچوش آمد  
 مانند دریا روان شد و تمام کتاب از حفظ خود شنوائید۔

## حکایت

نقل است کہ حسن بن سہل وزیر خلیفہ عباسی چون در عراق آمد خواہش  
 ملاقات با علمائے ادب ظاہر نمود بنا بر آن اصمعی ابو عبیدہ و ابو بکر بخوی

در بارگاہ وزارت حاضر شدند در آن وقت ارباب حاجات عراقی خود  
پیش می نمودند و وزیر موصوف بر عراقی آنها جواب میداد و دستخط می نمود  
تا که پنجاه عدد توقیحات تمام کرد بعد از آن روی خود بعلما موصوف  
کرده از مشغولی خود معذرت خواست و سلسله کلام جاری نمود. در اثنای  
گفتگو ذکر علمائے متقدمین که بقوت حافظه مشهور بودند چون امام  
زہری و قاده در میان آمد. ابو عبیدہ گفت کہ حج  
حدیث زندہ گویم مردہ در گور

این وقت ہم اینچنین اشخاص در اینجا زندہ موجود ہستند کہ یکبار  
کتب خواندہ دیگر بار او شان را ضرورت دیدن نمی شود و در خزائن  
حافظہ خود یکبار اگر چیزے محفوظ کردند بعد از آن مدد العیاش خارج  
نمی شود. اصمعی گفت این اشارہ بطرف من است و من این دعوی  
را ایک ثابت کردہ می توانم کہ آنچه وزارت تاب در این مجلس عراقی  
ارباب حاجات دستخط کردہ است آن ہمہ را مضمون و نامہائے عرض  
کنندگان و کیفیت جواب جناب را بیان می کنم.

وزیر حکم کرد کہ عرضی کنندگان ہمہ واپس پیش من آیند. اصمعی بیان  
کردن شروع نمود کہ فلان عرضی پیش کنندہ را نام این است و برائے  
این کار عرض کردہ و شما اینطور دستخط بر آن کردید. و همچنین آن نادرۃ روزگار  
یک یک را بیان کردہ میرفت تا کہ چہل عدد رسانید. ابو نصر کہ در حاضرین  
مجلس حاضر نشستہ بود گفت اے اصمعی برائے خدا بر جان خود رحم کن  
و از چشم زخم مردمان حذر کن. پس آن بلبل گویان با میسائے یاران  
خاموش گردید.

# حکایت

امام داؤد ظاہری نقل میکند کہ روزے در محفل من شخصے خستہ حال  
 ابن یعقوب بصری وارد گردید و بغیر اشارہ از کسے خود بخورد در صدر محفل  
 آمدہ نشست و فخریہ من گفت نسل یافتی عما بدالك ای جوان ہرچہ  
 خواہی از من بپرس۔ مرابرتعلی او غصہ آمد و استہزائہ گفتم کہ در بارہ حجارت  
 چیزے گہوئی۔ یعقوب گفت ای ولد ببارك الله اول محدثانہ و فقیہانہ  
 بخت سے کہیم و حدیث افطر الحاجم والمحجوم با سند روایت کرد  
 کہ کدام راوی این حدیث را منہ و کدام راوی موقوف و کدام راوی  
 مرسل روایت کردہ است و در زمرہ فقہا کہام کدام مجتہدان بطریق  
 مختلفہ بیان ثانی نمود و اینکہ آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام بحاجم  
 اجرت عطا فرمود و از نیجا ثابت کرد کہ اجرت بر حجارت گرفتن در سنت  
 پس دیگر حدیث روایت کرد کہ در آن بیان پر کردہ شاہانے مجسمہ  
 کشیدن مذکور بود بعد از آن تمام احادیث صحیحہ و ضعیفہ متوسطہ  
 درین باب بیان نمود و اصول فقہ با احادیث تطابق داد۔ بعد از آن بطرف  
 فن طب رجوع کرد و اقوال حکماء در بارہ حجارت حسب اختلاف از منہ  
 مشترحاً بیان کرد و بعد از آن بفن تارنج رجوع نمود کہ از کدام زمان این  
 عمل رائج شدہ و کسے پیدا شدہ تا آنکہ ثابت کرد کہ این عمل اول در  
 اصفہان ایجا شد۔ امام ظاہری سے فرماید کہ من از وسعت معلوما  
 او حیران ماندم و بطرف او مخاطب شدہ گفتم واللہ ما حضرت بعدک  
 احداً ابداً۔ بعد از تو کسے را من بنظر حقارت نخواستہم دید انتہی۔

راہل بیان حدیث است کہ امام را نسبت باہر روز حجارت کرد آن آنحضرت صلوات

# فائدہ

دستور درس حدیث در زمانہ متقدمین این طور بود کہ استاد در حلقہ درس و جماعت شاگردان حدیث خود بیان مے کرد۔ شاگردان آن را مے شنیدند و در اجزائے خود مے نوشتند و قلمبند مے کردند این را در عرف محدثین اِمْلًا و شِیْخًا مُمْتَلِیٰ مے گویند۔ و گاہے این جماعت اصحاب و تلامذہ این قدر وسیع مے شد کہ آواز شیخ بگوش آہنابخی رسید پس دیگر شخصے استادہ باواز بلند مانند مکبّرًا آہناراقول شیخ می شنواید و این را در عرف مُسْتَمْلِیٰ مے گفتند و گاہے این مجمع این قدر وسیع مے شد کہ یک مستملی کفایت نمیکرد معقد دستملیان ازیکے دیگرے ابلاغ مے کردند۔

در این جا موافق مقام از کتاب علمائے سلف مولف مولوی حبیب الرحمن شروانی مطبوعہ تعلیمی پریس لاہور نقل کردہ میشود۔  
 د یحییٰ بن جعفر بیکندی بیان کرتے ہیں کہ علی بن عاصم کے حلقہ درس حدیث میں تیس تیس ہزار آدمی جمع ہوتے تھے۔ یزید بن ہارون جب بغداد میں درس حدیث دیا تو اس میں ستر ہزار حاضرین کا تخمینہ کیا گیا۔ ایک مرتبہ سلیمان بن حرب کے واسطے بغداد میں قصص حیات کے قریب ایک ہر تفع جگہ مثل ممبر تیار کی گئی تاکہ اس پر بیٹھکر املائی حدیث کریں۔ اس مجلس میں امیر المؤمنین مامون رشید اور تمام امراء خلافت حاضر تھے۔ جو لفظ امام ممدوح کے مُنذ سے نکلتا اسکو امیر المؤمنین اپنے قلم سے لکھتے جاتے۔ جب کل

حاضرین درس کا تخمینہ کیا گیا۔ تو چالیس ہزار نفوس انداز میں آئے۔  
 امام عاصم ابن علی املائے حدیث کے واسطے بغداد سے باہر  
 نخلستان میں ایک بلند چبوترے پر بیٹھے تھے۔ ان کے مستملی مارڈن  
 نے اپنے کھڑے ہونے کے واسطے ایک خم دار کھجور کا درخت  
 پسند کر رکھا تھا۔ خلیفہ معتصم باللہ نے ایک بار اپنا معتد اس مجلس  
 کے شرکاء کا اندازہ کرنے کے لئے بھیجا۔ معتد نے ارشاد خلافت کی تعمیل  
 کی تو ایک لاکھ بیس ہزار پر حاضرین کی تعداد پہنچی۔

جس قوم کے افراد ایک ایک مجلس علمی میں سو لاکھ جمع ہو جائیں۔  
 قیاس کیجئے کہ اس قوم کے سینے میں کتنا شوق علم بھڑک رہا ہوگا۔  
 یہ واقعات پڑھنے کے بعد یہ سوال دل میں پیدا ہوتا ہے کہ آیا  
 ان مجالس کے حاضرین کے شمار کرنے کا طریقہ کیا تھا۔؟ اور حقیقتہً  
 ان روایتوں پر وثوق اس طریقے کے صحت و عدم صحت پر موقوف ہے  
 ذیل کا واقعہ اس سوال کا جواب دے گا۔

احمد بن جعفر راوی ہے کہ جب ابو مسلم بغداد میں آئے  
 تو رجبہ غسان نامی مقام پر انھوں نے حدیث کا املا کیا۔  
 سات مستملی کھڑے ہوئے جن میں سے ایک دوسرے کو شیخ  
 کی روایت پہنچاتا تھا اور لوگ کھڑے کھڑے تحریر حدیث میں مصروف  
 تھے۔ یہ اندازہ کرنے کے لئے کہ کس قدر آدمی اس وسیع میدان میں  
 فراہم تھے۔ میدان مذکور کی پیمائش کی گئی اور دو تیس گنی گئیں  
 کچھ اوپر چالیس ہزار دو تیس ہوئیں۔ جو لوگ لکھتے نہ تھے صرف  
 سماعاً شریک تھے وہ اس تعداد سے خارج ہیں۔ جب شیخ وقت

فریابی بغداد میں اعلیٰ حدیث کیا تو تین سو سولہ ستملی ان کے  
مجلس میں حاضر تھے۔ اور حاضرین تخمیناً تیس ہزار۔

ابو الفضل راوی ہے کہ جب میں نے فریابی سے حدیث  
سُنی تو قریباً دس ہزار آدمی ان کے پاس ایسے پڑھنے آتے تھے۔ جو  
دوات قلم لیکر بیٹھے۔

امام ذہبی ایک دوسرے موقع پر فرماتے ہیں کہ تیسری صدی ہجری  
میں یہ شوق اپنے رسول پاک صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم کے اقوال  
و احوال کا اہل اسلام میں تھا۔ کہ ایک ایک مجلس میں دس دس ہزار  
دواتیں رکھی جاتی تھیں۔ امام بخاری کے صرف ایک شاگرد  
فرہیری سے نوے ہزار آدمیوں نے صحیح بخاری کی اجازت حاصل  
کی تھی۔

جب قرآن نے اپنی تصنیف کتاب "المحاکنی" فن ادب کا املا  
کیا تو لوگوں نے حاضرین کا شمار کرنا چاہا۔ مگر بوجہ ہجوم کے نہ کر سکے  
صرف قاضیوں کو گنا تو اتنی تھی۔ انتہی من عینہ۔ ۷  
خران رسید و گلستان بان جمال مانند      سماع ببل شوریدہ رفت و حال مانند  
نشان لاله این باغ از کمی پرسی      برو کہ آنچه تو دیدی بجز خیال مانند